



عروس جعلی  
قسمت بیست و سوم  
مترجم: Behesht



امیدوارم از این ترجمه لذت ببرید.  
لطفاً با منتشر و کپی نکردن این اثر از حق مترجم  
و نویسنده حمایت کنید  
و انگیزه‌ای برای ادامه‌ی ترجمه‌ی آن باشید.  
-بهشت

Myanim.es.ir  
@myanim.es  
@mymangas



## قسمت بیست و سوم

( این قسمت شامل صحنه های بزرگسال است.)

حقیقتاً، جیه یی حرف گوش کن بود، همه کارهایش را بدون شکایت و با جان و دل انجام میداد. پیر مرد، پدر تیان یانگ، بسیار مهربان و مودب بود، در کل او مردی خوش قلب بود که در مقابل بقیه هم همیشه بخندی روی لب داشت و همه او را دوست داشتند.

یون شی ژنگ به جیه یی که مشغول تمیز کردن میز و صندلی ها بود و داشت به سراغ پاک کردن گلدان ها میرفت، خیره شده بود. آهی از روی ناراحتی کشید و با خود فکر کرد: «آه... چرا جیه یی باید یک مرد باشه؟ با این قیافه ی لطیف و زیبا و بدن ظریف و خوش فرم، لبخند قشنگ... حیف که مرده...»

یون شی ژنگ کمی احساس ناامیدی میکرد.

چرا که، پسر بزرگش، به محض اینکه وارد عمارت میشد، دنبال اولین کسی که میگشت، شی جیه یی بود. چمش مدام دنبال او میپرخید و میخواست با او حرف بزند. تیان یانگ حتی سراغ پدر مریض و پیرش را که تمام روز منتظرش بود تا بیاید و احوالی از او بپرسد و کمی با او صحبت کند. اما در عوض، تیان یانگ کلاً پدرش را نادیده میگرفت. انگار تنها شی جیه یی را میدید.



یون شی ژنگ خیلی از شایعه درست کردن خوشش نمی امد، شیه جیه یی لبخند بسیار شیرینی داشت و پسر خیلی خوبی بود. اما وقتی او تیان یانگ را میدید تمام وجودش سرشار از شادی میشد و چشمانش برق میزد.

چطور یون شی ژنگ میتواندست اجازه بدهد چنین چیزی اتفاق بیوفتد؟ اگر همه چیز همینطور ادامه پیدا میکرد، او هیچ وقت نوه دار نمیشد.

- «نگاه نکن پدر. اونا رفتن دیگه.» تیان هائو، دستانش را جلوی چشمان خیره ی پیرمرد تکان داد تا توجه اش را جلب کند.

یون شی ژنگ با دیدن پسرش صدایش را بلند کرد و گفت: «تیان هائو! خیلی خوبه که اینجایی!»

تیان هائو کمی با نگرانی به پدرش نگاه کرد و پرسید: «چیزی شده؟»

- «توام متوجه شدی که تیان یانگ و شی جیه یی چطوری با هم رفتار میکنن؟»

- «معلومه که فهمیدم.»

- «به نظرت یکم عجیب نیست؟»

تیان هائو اخمی کرد و گفت: «هممم... یکم عجیبه... برادر بزرگ زیادی خودش رو به اون میچسبونه.»

یون شی ژنگ آهی پر از غم کشید و گفت: «هعییی... آره درسته...»

اگر شی جیه برای ماندن در آنجا و چسباندن خودش به تیان یانگ اصرار کرده بود و همه چیز را شروع کرده بود، یون شی ژنگ بهانه ای برای بیرون کردنش داشت، اما متأسفانه، این پسر خودش بود که به طرز غیرقابل تحملی برای ماندن او اصرار کرده بود. یون شی ژنگ دوست داشت گریه کند اما اشکی در آن سن برایش نمانده بود و نمیدانست چگونه با این احساسات کنار بیاید...

یون شی ژنگ کمی با خود فکر کرد و ناگهان با هجوم فکری به سرش، چشمانش برق زدند: «خودشه! تیان یانگ توی شهر یه دوست دختر داره! فکر کنم بهتره دیگه زیادی سخت نگیرم، بهتره بذارم تیان یانگ با اون ازدواج کنه! مشکلی پیش نمیاد!»

تیان هائو با پوزخندی گفت: «اون دوتا خیلی وقته به هم زدن. تازه، تو خبر نداری اون دختره تا چه حدی تیان یانگ رو درگیر کرده بود و توی دردسر مینداخت. به حدی که صاحب مسافرخونه، تیان یانگ رو توی لیست کسای قرار داده بود که اجازه نداشتن به مسافرخونه رفت و آمد کنن. به نظرت دلش میخواد با همچین آدمی ازدواج کنه؟»

-: «در این حد؟»

-: «پدر اگه دلت میخواد تیان یانگ ازدواج کنه، بهتره یه آدم بهتر رو پیدا کنی. و اینکه بهتره توی نمایش بازی کردن یکم حرفه ای تر عمل کنی.»

یون شی ژنگ درحالی که خجالت زده شده بود، دستش را پشت سرش برد و گفت: «  
عه... همتون فهمیدید که خودمو به مریضی زدم؟»

تیان هائو با لحنی تمسخرآمیز گفت: «احتمالا تنها کسی که نمیدونه شی جیه ییه که  
همش داره بهتون میرسه.»

با لحنی گرم گفت: «هممم اون واقعا پسر خوبیه.» سپس انگار که دوباره قضیه را به یاد  
آورده باشد، ادامه داد: «هرچی هم که یی خوب باشه، بازم اون یه مرده، هیچ جوهره  
نمیتونه عروس خانواده یون باشه، اصلا غیر ممکنه! خنده داره!»

تیان هائو درحالی که کمی تند حرف میزد خندید: «اگه میتونی برو اینو به برادر بزرگ  
بگو!»

یون شی ژنگ دستانش را روی شانه ی تیان هائو گذاشت و گفت: «چطوره ما با هم  
دست به یکی کنیم و یه راهی پیدا کنیم تا شی جیه یی رو بفروستیم بره؟»

تیان هائو گوشه‌هایش تیز شد: «چرا میگی ما؟ من مشکلی با این ندارم که عروس  
خانوادمون یه مرد باشه ها!»

تیان هائو با خود فکر کرد: «انگار من اخلاق داداشمو نمیدونم! عصبانی کردن  
اون... اووووف... ارزش نداره...»

یون شی ژنگ مانند یک روباه پیر و مکار لبخند زد: «مخالف نیستی ها؟ ...هممم...  
راستشو بخوای منم خیلی برام مهم نیست... هرچی نباشه، من دوتا پسر دارم. اگه  
یکیشون ازدواج نکنه خیلی چیز مهمی نیس. بازم یه پسر دیگه برام میمونه تا برام

وارث و نوه ی پسر بیاره و نسلمون رو ادامه بده...درست نمیگم؟ فردا حسابی میگردم تا همسری مناسب برای تو پیدا کنم.»

تیان هائو سریع حرفی که پیش تر زده بود را تصحیح کرد: «هممم... راستش...چطوری دو تا مرد میتونن باهم باشن؟ ممکن نیست. برادر بزرگ داری غیرمنطقی رفتار میکنه. باید یه راهی پیدا کنیم تا یی رو رد کنیم بره!»

یون شی ژنگ ابروهایش را در هم کشید: «جدی میگی؟»

-: «اوه آره! ... ولی پدر... به نفعته که یه چیزو قبل از هرکاری خوب در نظر بگیری و راجع بهش فکر کنی!»

یون شی ژنگ از این لحن جدی پسرش میترسید: «چه چیزی؟»

-: «من هیچ وقت ندیدم که برادر بزرگ شیفته کسی باشه و هیچ وقت ندیدم که اینقدر خوشحال باشه. بازم میخوای از شری خلاص بشی؟»

یون شی ژنگ نمیدانست چه بگوید.

تنها به خاطر دیدن صورت شاد و خندان تیان یانگ دچار تردید شده بود، حالا با در نظر گرفتن پسرش، چطور میتوانست یی را بیرون کند؟ با همه این ها، آیا درست بود که آن دو نفر به این رابطه ادامه بدهند؟

-: «از وقتی که مادر ما رو رها کرد و فرار کرد، برادر تبدیل به آدم دیگه شد. ولی الان، یه نفر به سختی تونسته قلبش رو نرم کنه...پدر...واقعا دلش رو داری تا دوباره قلبش رو بشکنی؟»



شانه های یون شی ژنگ پایین افتادند: «مادرتون.....پس.... همتون میدونید....»

او همیشه فکر میکرد که این قضیه را حسابی توانسته خوب مخفی کند.

تیان هائو پرسید: «خیلی اخلاقیاتش شبیه لینگ شوانگ بود، درسته؟»

یون شی ژنگ دلش نمیخواست که اقرار کند: «یک کم...»

تیان هائو شانه ی پدرش را گرفت و فشار داد: «حالا که پدر تصمیم گرفته این کارو کنه، منم کمکت میکنم.... تا وقتی که مطمئن باشی بعدا پشیمون نمیشی، من باهاتم. همه چی درست میشه! میدونم که تو خوشحالی مارو میخوای، اما در مقایسه با لینگ شوانگ، من ترجیح میدم که برادر بزرگ با یی ازدواج کنه. ما توی گوان وای زندگی میکنیم، همه اونقدر سرشون شلوغه و مشکلات خودشون رو دارن که وقت نمیکنن توی کار کسی فضولی کنن.»

-: «.... شاید درست بگی....»

یون شی ژنگ باید همه چیز را درست بررسی میکرد.

ارزشش را داشت که به خاطر نوه های نداشته و ندیده اش، پسر بزرگ و عزیزش را آزرده خاطر کند؟

به علاوه، به خاطر بیماری جعلی و غیرواقعی اش، که احتمال خیلی زیاد تیان یانگ دروغ بودن آن را متوجه شده است، این چند روز روی خوشی به پدرش نشان نداده. اگر جیه یی را هم وارد این ماجرا میکرد و او را بیرون می انداخت، با وجود این اتفاقات اخیر، معلوم نبود تا کی تیان یانگ کینه اش را به دل میگیرد....

با وجود همه این قضایا، یون شی ژنگ باید واقعا خوب و منطقی فکر میکرد و همه ی  
جوانب را در نظر میگرفت...

\*\*\*\*\*



دوستان این قسمت یکم کوتاه بود واسه همین رایگان گذاشتمش.

حداکثر سه قسمت دیگه این ناول کوتاه و شیرین تموم میشه.

امیدوارم تا اینجا لذت برده باشید.

ممنونم که این ناول رو جایی منتشر نمیکنید و فقط از آدرس های

زیر دریافت میکنید.

ماچ بهتون.

سپهشت

**@MYANIMES.IR**

**@MYMANGAS**

**@MYANIMES**